



شماره هفدهم - اردیبهشت ۱۳۸۶

نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: سورنا هدایت، باربد کیوان، پیام دامون، رها کیا

www.bazr۱۳۸۴.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com



- آنچه طلب می شود! در مورد جنبش معلمان صفحه ۲
- کشتار مخالفین برآمد سیاسی و ذاتی دولت‌ها (بخشهایی از مقاله دکتر ناصر زرافشان) صفحه ۳
- گزارشی اولیه از برگزاری مراسم اول ماه مه در آبشار خور صفحه ۴
- مصاحبه با یکی از کارگران جنوب صفحه ۵
- بیانیه فعالین نشریه دانشجویی بذر به مناسبت اول ماه مه صفحه ۶
- نگاهی به تاریخچه اول ماه مه صفحه ۸
- نقد فیلم اخراجی‌ها: ادای دین به کمپنیسم صفحه ۹
- آگاهی "خود بخودی - بورژوازی" و "آگاهی طبقاتی - کمونیستی" کارگران صفحه ۱۱



آنچه طلب می شود! در مورد جنبش معلمان

سورنا هدایت

دوران جدیدی در جنبش معلمان آغاز شده است. معلمان درگیر مبارزه ای جدی علیه ارتجاع شده اند. پس از مرزبندی مهم و تاریخی جنبش دانشجویی با دفتر تحکیم وحدت و مرزبندی روشن جنبش کارگری با خانه کارگر این بار معلمان به پا خاسته اند. آنان با عمل مبارزاتی خود دست یک لانه جاسوسی دیگر متعلق به رژیم یعنی خانه معلم را از جنبش حق طلبانه مردم ایران کوتاه کرده اند. خیزش گسترده معلمان برگ جدیدی در تاریخ مبارزات جاری مردم ایران محسوب می شود.

سازماندهی تشکلات مستقل از حاکمیت در هر یک از جنبشهای حق طلبانه و پیوند آن با سایر جنبش ها از قبیل جنبش دانشجویی، زنان و کارگری یکی از مهمترین عوامل در تضمین ادامه کاری این جنبشها هستند. این وظیفه را همه جنبش های توده ای از جمله جنبش دانشجویی باید به نحو احسن انجام دهند.

علی رغم اینکه رژیم با انواع و اقسام ترفندها سعی در جلوگیری از این حرکت مبارزاتی داشت و تمام تلاش خود را برای دامن زدن به تفرقه و اغتشاش در میان آنان انجام داده است. اما معلمان متعهد با پیگیری و مقاومت تحسین برانگیز خود توانستند مبارزه خود را به پیش برند و بر گنجینه مبارزات حق طلبانه مردم ایران بیافزایند. پس از این مبارزه موفقیت آمیز و در شرایط موجود لزوم سازماندهی تشکلات مستقل معلمان عمیقاً حس می شود. این جنبش احتیاج مبرم به یک تشکل اولیه به مثابه مرکز هماهنگی دارد که بگونه سراسری عمل کند. تشکل اولیه ای که مستقل از حاکمیت و جناحهای مختلف آن بوده و مدافع پیگیر منافع پایه ای معلمان باشد. تشکل اولیه ای که دسیسه های خانه ضد معلم را افشا کرده و با در دست گرفتن نبض جنبش سردرگمی را به هوشیاری بدل کند. و با ابتکار عملهایی چون انتشار نشریه و سایت مستقل و رهنمودهای مبارزاتی صحیح به عنوان نماینده و مدافع واقعی و متعهد معلمان عرض اندام کند و آگاهی انقلابی و اطلاعات واقعی را به همگان عرضه کند.

نکته مهمی که معلمان نباید به سادگی از آن چشم پوشی کنند به میدان آوردن متحد بالقوه شان یعنی دانش آموزان

است. چراکه آنان هم به مانند معلمان قربانیان سیستم عقب افتاده آموزشی ایران هستند و منافع این دو قشر به شدت بهم گره خورده است. پشت سر معلمان یک ارتش بیست میلیونی قرار دارد. زمانی این ارتش به میدان می آید که معلمان در مبارزات شان منافع دانش آموزان را هم در نظر گیرند و مهمتر از آن رابطه صحیح و انقلابی با دانش آموزان برقرار کنند. رابطه معلمان با دانش آموزان یعنی رابطه با اکثریت مردم زحمتکش و فقیر ایران. رفتار انسانی و تاثیرگذار معلمان با دانش آموزان نه تنها سبب شرکت دانش آموزان در مبارزه می گردد بلکه کمک شایانی در پرورش یک نسل آگاه و متعهد می نماید. دانش آموزان باید معلمان را به مثابه مدافعان حقوقشان، یار همراه و همسنگرشان بشناسند نه نمایندگان سیستم فاسد و حاکم نظام آموزشی که دانش آموزان را تحقیر و تنبیه می کنند. نظام آموزشی که مبتنی بر سلسله مراتب مستبدانه و رقابت جویانه و مردسالارانه و شوونیستی نسبت به ملل تحت ستم بوده و تنها هدفش تحویل برده هایی به جامعه است که کورکورانه از نظم ارتجاعی دنباله روی می کنند. مبارزه برای خواسته های عادلانه معلمان جدا از مبارزه علیه این نظام آموزشی نیست. معلمانی که چنین کنند روح و قلب دانش آموزان خود را فتح می کنند. در تاریخ نمونه های فراوانی از معلمین آگاه و پیشرو یافت می شود. تاثیر صمد بهرنگی در تاریخ مبارزات مردم ایران غیر قابل انکار است. نباید فراموش کنیم که بسیاری از همان معلمانی که قرار بود برنامه سپاه دانش را بر پایه منافع حکومت شاهنشاهی به پیش ببرند در حد توان خود آنرا به اسباب دردرس نظام شاهنشاهی تبدیل کردند و مبارزان سیاسی زیادی را تعلیم دادند. جای بسی خوشحالی است که در خیزش اخیر معلمان نسل جدیدی از صمد ها پا به میدان مبارزه گذاشته اند. تنها با هوشیاری این نسل در تعلیم و تربیت جوانان متعهد و مترقی است که ما قادریم به فردا های زیباتر بیندیشیم.

جنبش دانشجویی باید از تمامی امکانات خود در جهت حمایت از معلمان استفاده کند و صدای آنها را به گوش دانشجویان و کل جامعه برساند.

در شرایط کنونی کمک به سازماندهی جنبش دانش آموزی در حمایت از معلمان از اهمیت زیادی برخوردار است. به میدان آمدن سیل عظیم دانش آموزان قادر است که موازنه قوا را به نفع جبهه مبارزات حق طلبانه مردم تا درجات زیادی به هم زده و حتی زمینه را برای حرکات گسترده تر مبارزاتی فراهم آورد. این وظیفه جنبش دانشجویی است که به سازمان یابی جنبش دانش آموزی و پیوند آن با معلمان یاری برساند.

ایجاد تشکلات مستقل در جنبشهای مختلف و برقراری اتحاد میان آنان کمک مهمی برای دامن زدن به اعتراضات سراسری و یک پارچه مردم ایران علیه نظام حاکم است. از همینرو حمایت از جنبش معلمان و کمک به سازمان یابی مستقل معلمان و برقراری اتحاد میان آنان با سایر جنبش های توده ای اعم از دانشجویی، زنان، کارگران و دانش آموزی گامی است مهم و عملی در جهت تقویت راه سوم در جامعه. راهی که آرمانش دفاع از منافع پایه ای اقشار و طبقات ستمدیده و همه خلقهای ایران اعم از ترک، کرد، عرب و فارس... و میثاقش رهایی مردم از چنگال استبداد داخلی و مقابله با هرگونه دخالت خارجی است. ■

درست همین عملکرد، منتها در مقیاس خیلی بزرگتر، در سال ۶۷ در جمهوری اسلامی تکرار شد. کشتار زندانیان سیاسی که قبلا برای آنها حکم زندان صادر شده بود و در حال گذراندن دوران محکومیت خود بودند. رژیم جمهوری اسلامی زندانیانی را که خود مدت محکومیت معینی برای آنها تعیین کرده بود و بسیاری از آنها این دوره محکومیت را هم طی کرده بودند، در زندان بقتل رساند....

در این حالت با زندانی و موقعیت و حقوق قانونی او در مدت تحمل زندان سرو کار نداریم. این ها زندانی نیستند، مخالفان سیاسی به گروگان گرفته شده ای هستند که هر لحظه امکان قتل آنها وجود دارد، و بحث، بحث مجازات و زندان نیست، بلکه واقعیت موضوع گروگان گیری سیاسی مخالفین است تا نظام حاکم در آینده، برحسب شرایطی که پیش می آید، در تصفیه حسابهای سیاسی خود با مخالفانش از آنها استفاده کند. در فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷، حتی برخی از کسانی را هم که دوران زندان خود را سپری کرده و آزاد شده بودند، مجددا از بیرون دستگیر کرده، به زندان آوردند و همراه با زندانیان به قتل رساندند. این طرز عمل هر نوع ابهامی را از بین می برد و راه خود را بر هرگونه تحلیلی در زمینه ماهیت اینگونه حاکمیت ها می بندند....

وقتی کسانی به تفاوت میان قتل بدون دادرسی و دادگاه و کشتار پس از دادرسی و دادگاه پربها می دهند معنایش این است برای دستگاههای قضایی و دادگاه وجود و استقلال قائلند؛ اما وقتی در نتیجه شناختی که از نظام قضایی در چنین رژیمهایی داریم می دانیم عملا چنین وجود و استقلال در آن دستگاه وجود ندارد و معنایش این است که قتل بدون دادرسی و دادگاه و کشتاری که اینگونه رژیمها با پوشش دادگاههای خود می کنند تفاوتی وجود ندارد و هر دو ماهیتا کشتار مخالفان است یکی با تشریفات، دیگری بدون تشریفات. اینجا است که با رها کردن مجردات ذهنی و مفروضات انتزاعی و نظری و توجه به واقعیات مشخص و عینی جامعه، فاصله عظیم میان این واقعیات و مفروضات ذهنی لیبرال دمکراسی برملا میشود. ...

اما برای برخی مشکل در اینجا است که تعریفی که لیبرالیسم از دولت، ماهیت دولت و عملکردهای آن بدست می دهد، با این واقعیات تضاد دارد. از اینرو آنان که به نظریه های سیاسی و حقوقی لیبرالی پر بها می دهند، ناگزیرند این واقعیت ها را رویدادهای عرضی، خاص، استثنائی و آسیبهای نظام حاکمه بشمار آورند، نه عملکرد آن. اما قدرتی که جدای از اکثریت جامعه یعنی مردم، و خارج از نظارت آنها شکل گیرد یک بلوک واحد است با سیاست واحد و منافع مشخص و واحد و تصور تفکیک قوا در آن، و وجود نیرویی مستقل در کنار آن که این قدرت را مهار و از قانون شکنی آن جلوگیری کند، توهمی بیش نیست. این گفته را با واقعیات عملی حاکمیت در رژیم پهلوی، با واقعیت جاری در جمهوری اسلامی، و با واقعیت عملکرد هر یک از دولتهای دیگری که در همین رابطه بر سر قدرت هستند محک بزنید، زیرا برای دریافت صحت و سقم این نظرات معیاری برتر از واقعیت عملی نیست. ...

ادامه در صفحه ۷ ...



بخشهایی از مقاله دکتر ناصر زرافشان

کشتار مخالفین برآمد سیاسی و ذاتی دولتها

به نقل از سایت اخبار روز

در روز ۲۹ فرورین ۱۳۵۴ آدمکشان رژیم پهلوی ۷ تن از پیشگامان جنبش فدائی و دو تن از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق را که همه آنها قبلا بوسیله خود آن رژیم محاکمه و به زندان محکوم شده بودند و سرگرم گذراندن دوره زندان خود بودند، دست بسته و چشم بسته به تپه های اوین منتقل، و در آنجا آنان را تیرباران کردند. ...

جنایت چنان تکانهنده، بهت آور و نفرت انگیز است که هنوز هم یادآوری آن، در لحظات اول، توانایی هرگونه بحث تحلیلی پیرامون آنرا از انسان سلب می کند: کشتار فرزندان مردم بدست خود دولت، یعنی دستگاهی که باید حافظ جان و مال مردم باشد، دستگاهی که بموجب تعاریف لیبرالی امین و حافظ جان و مال مردم معرفی می شود، خود مسلحانه دست به کشتار کسانی از مردم زده است، آنهم نه مردم عادی که امکان مقابله و دفاع از خود را داشته باشند، بلکه کسانی که چشم بسته و دست بسته در اسارت و در اختیار آن بوده اند، یعنی بیک معنا امانت هایی که مسئولیت محافظت از جان آنها دیگر برعهده خودشان نیست، زیرا آزادی آنان سلب شده است و دولت که بنا به تعاریف و فرضیات حقوقی بورژوازی موقتا و برای مدتی آزادی آنها را سلب کرده و بنا به همان قواعد و فرضیات مسئول حفظ جان آنها هم هست، خود اکنون با سلاح گرم، این امانت چشم بسته و دست بسته را به قتل رسانده است. واقعیت دولت در جامعه ما اینست. ...

کسانی فقط بر جنبه جنایت آمیز این رویداد بعنوان کشتار بدون دادرسی و دادگاه زندانیان بی دفاع، تاکید می کنند و از آن فراتر نمی روند. ...

شیوع این طرز تلقی ناشی از رواج نگرش لیبرالی به دولت و ماهیت آن، و باورهای موهومی است که طی دو دهه اخیر از نو پیرامون دمکراسی لیبرالی و قانونمداری ترویج و موجب شده است این حوادث، استثنای بر اصل معرفی و موضوع به سطح قضایی و بحثهای حقوق بشری تنزل یابد. حال آنکه چنین رویدادهایی را باید بعنوان برآمدهای سیاسی و ذاتی این دولتها در نظر گرفت، نه اتفاقات عرضی و خارج از روال جاری عملکرد آنها.

بود و استقبال خوبی از آن شد. چند تن از کارگران پوسترها را با خود بردند تا بنا به گفته خودشان به همکاران و دوستان خود نشان دهند و در مورد اول ماه مه و تاریخچه و اهمیت آن صحبت کنند.

ساعت به ساعت بر تعداد جمعیت اضافه شد و منطقه را فرا گرفت. جمعیتی بیش از دو هزار نفر گرد آمدند. کودکان از هوای خوب و فضای باز به وجد آمدند و مشغول بازی شدند. خانواده ها مشغول تدارک غذا و همچنین پیدا کردن دوستان و تازه کردن دیدارها بودند. فعالین مختلف کارگری و دانشجویی نیز در تدارک اجرای برنامه ها و بحث و تبادل نظر با یکدیگر بودند. البته در این میان باید به وجود چند مامور لباس شخصی نیز اشاره کرد که در میان جمعیت در حال پرسه زدن بودند.

ساعت ۱۱ دانشجویان جمع شده و سرود خواندند. بعد از آن عده ای با دکتر زرافشان مشغول بحث و گفتگو شدند. NGO کودکان کار و خیابان نیز مشغول اجرای برنامه برای کودکان و سخنرانی در مورد وضعیت کودکان خیابانی و مشکلات آنها بود.

فعالین جنبشهای مختلف در این ساعت مشغول پخش بیانیه ها، تراکت ها و مطالب خود به مناسبت اول ماه مه بودند. از بیانیه فعالین نشریه بذر استقبال قابل توجهی شد و علت آن محتوای سیاسی آن بود که به مسایل مختلفی همچون راه سوم و خطر حمله نظامی امپریالیسم و توطئه های داخلی اشاره کرده بود. نکته جالب این بود که بسیاری از فعالین سیاسی و کارگری در این مراسم، این نشریه را می شناختند. فرصتی هم شد که در رابطه با نقاط ضعف و قوت آن در جمع هایی صحبت شود.

بعد از ظهر تعدادی از خانواده ها مشغول رقص و پایکوبی شدند. البته این مسئله بیشتر شامل مردان خانواده بود و تقریباً زنی دیده نمی شد که برقصند. در این میان نیز برنامه ای تدارک دیده شد که تعدادی از فعالین جنبش کارگری در مورد مسایل و مشکلات کارگران صحبت کنند؛ امضاهایی نیز مبنی بر آزادی محمود صالحی، فعال کارگری که در آستانه اول ماه مه دستگیر شده بود جمع آوری شد.

تعدادی از شرکت کننده در این مراسم معتقد بودند که سال گذشته پراکندگی و اختلافات میان فعالین کارگری بیشتر بود اما امسال بدلیل همکاریهای که صورت گرفت برنامه بهتر و منسجم تر پیش رفت. عده ای هم معتقد بودند که پارسال بهتر بود و همه برنامه های در نظر گرفته شده اجرا شد، پارسال بحث و گفتگوی بیشتری صورت گرفت و در مورد مشکلات کارگران و اوضاع سیاسی بیشتر صحبت شد. البته نباید فشارهای عوامل رژیم را برای محدود کردن مراسم امسال از نظر دور داشت. عده ای هم ضمن اینکه از اتحاد میان گرایشهای مختلف دفاع می کردند اما می گفتند مسئله اصلی این است که در پس این اتحاد چه سیاستی قرار دارد و اتحاد ما باید چه نمادی را در جامعه نمایندگی کند و مبارزات کارگران به کدام سمت باید تکامل یابد.

سرانجام مراسم در ساعت ۴ بعدازظهر با آرزوی پیروزی و دیدار در مراسم های دیگر اول ماه مه و با آرزوی هر چه بهتر و با شکوه تر برگزار کردن آنها به پایان رسید. ■

۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۶



گزارشی اولیه از برگزاری مراسم اول ماه مه در آبشار خور

ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

امروز در آستانه اول ماه مه، جاده چالوس بار دیگر پذیرای خانواده های زیادی از کارگران، معلمان و همچنین دانشجویان بود. در این روز بهاری، جاده بسیار زیبایی منتهی به آبشار خورهمه را به وجد آورده بود. بیش از ۳۰ دستگاه اتوبوس و تعداد زیادی ماشین شخصی در کنار جاده پارک بودند.

در ساعات آغازین صبح که آفتاب چتر خود را بر زمین گسترده بود و صدای آب آوای دلنشینی را زمزمه می کرد؛ خانواده ها دسته دسته سر رسیدند. دانشجویان سرود خوانان به جمع پیوستند. همه در تکاپو بودند. عده ای چادرها را بر پا کردند. تعدادی مشغول نصب پارچه هایی بودند که بر آنها تبریک اول ماه مه، آزادی محمود صالحی و خواسته ها و حقوق اقتصادی کارگران نقش بسته بود. هنوز چند دقیقه ای از نصب آنها نگذشته بود که توسط مامورینی که گفته می شد از حراست سایپا هستند همه بر چیده شد. تعدادی پوستر طراحی شده که بر آن تبریک اول ماه مه، و شعارهایی مبنی بر اتحاد میان کارگران و معلمان و دانشجویان و آزادی زنان و مخالفت با استبداد داخلی و دخالت خارجی نوشته شده بود در گوشه و کنار مراسم بچشم می خورد. بنا به گفته عده ای از دوستان طراحی و نصب این پوستر حرکت بسیار جالبی

شود درباره این موضوع صحبت کنیم. در ضمن افزایش دستمزد وقتی معنا داره که در جامعه کنترلی بر روی قیمت اجناس باشد نه در جامعه ای که وقتی امروز در اخبارش از نظام هماهنگ صحبت می کنند همان موقع قیمت اجناس دو برابر می شود و پیوسته با افزایش تورم روبرو هستیم.

■ درباره حرکات اعتراضی صورت گرفته نظرت چیه؟

□ در ماههای اخیر حرکات اعتراضی زیادی از سوی کارگران شرکتهای دولتی و خصوصی به اشکال گوناگون در شهرهای اهواز، هفت تپه، شوشتر و آبادان صورت گرفته است. متأسفانه بدلیل نبودن رهبری صحیح و خطی معین و اتحاد و یکپارچگی و وجود موانع و مشکلات داخلی و خارجی به نتیجه خاصی نرسیده. ولی سیر صعودی خوبی را شاهدیم که امیدوارم سرعت بیشتر بگیرد.

■ با توجه به نزدیک شدن اول ماه مه آیا برنامه خاصی تدارک دیده اید؟ چه کارهایی انجام داده اید؟

□ از مهمترین کارها می توان به آشنا کردن هر چه بیشتر کارگران (بالتبع کارگرانی که تا به حال در حرکات مبارزاتی نبودند) با چنین مناسبتهایی است. نوشتن رهنمودهایی درباره تشکل. آماده کردن شعارهای رادیکالی که فراتر از مسائل روزمره جنبش کارگری باشد و دیگر جنبشها را هم در بر بگیرد و...

■ نظر خوزستانی ها درباره حمله احتمالی آمریکا چیه؟ آیا کارگران این حمله را دلیلی برای آزادی و رهایی میدونن؟

□ متأسفانه اوائل نه تنها در میان کارگران بلکه در اکثر اقشار جامعه چنین دیدی با توجه به تبلیغات گسترده تلویزیونی و رادیویی آمریکا و با توجه به مسائل و مشکلات مردم از قبیل فقر، کمبود کار و... چنین جوی بوجود آمده بود. خوشبختانه با تلاش و آگاه سازی دوستان و با توجه به وضعیت عراق کنونی و همسایگی با خوزستان الان این دید بسیار کم رنگ شده بطوریکه اکثریت کارگران جنوب حمله احتمالی آمریکا را تجا وز میدونن تا دلیلی برای آزادی مردم.

■ ضمن تشکر اگر حرف خاصی داری بگو.

□ ضمن تشکر از شما، پیشاپیش اول ماه مه را به تمام کارگران بالاخص مبارزین این جنبش تبریک می گویم و از کارگران می خواهم که خود را به اهداف کوچک قانع نکنند. برای اینکه استثمار از بین بره احتیاج به یک مبارزه برای تغییر ریشه ای این دولت که باعث این ستم هاست داریم. دولتی که کلی از سازمانهای جهانی باصطلاح مربوط به کارگران اساس آن را به رسمیت می شناسند. خود این باعث میشه که این دولت حمایت و حفظ بشه و بازم ستم کنه. ما کارگران برای اینکه ستم را از بین ببریم باید بتونیم مبارزاتمان را به مسایل مهم و ریشه ای وجود این دولت ها ربط بدهیم. مبارزه مان را با اهداف تغییر ریشه ای برای کل جامعه جلو ببریم. ما با کارگران کشورهای دیگر هم سرنوشت هستیم و در یک صف باید مبارزه مان را انجام دهیم و حامی همدیگر باشیم. ■



مجسمه ای در بروکسل (بلژیک) که نشانگر مبارزه کارگران علیه پلیس است.

مصاحبه با یکی از کارگران جنوب

■ با درود، لطفا کمی درباره وضعیت کار و معیشت کارگران بگو.

□ من هم به شما درود می فرستم. باید بگم طبق معمول يك کارگر باید صبح علی الطلوع به کارخانه بیاد و تا عصر بدون یک لحظه وقفه کار کنه. کار که نه جون بکنه. بعد از اتمام کار هم بره دنبال کارهای دیگه ای مثل مسافركشی و... آخر شب هم خسته بر گرده خونه.

■ مشکلات روزمره طبقه کارگر چیه؟

□ ساعات کار طولانی. دستمزد پایین. قراردادهای موقت. نبود امنیت اقتصادی (هر لحظه ممکنه که حقوقت به تعویق بیفته) و نبود امنیت شغلی (هر لحظه ممکنه اخراج بشی).

■ برای حل این مشکلات چه کارهایی باید انجام بشه؟

□ به نظر من مهمترین کار آگاه سازی و روشن کردن طبقه کارگر در مورد ماهیت نظام اقتصادی حاکم بر کشورست. با آشکار شدن چهره واقعی همین نظام هست که کارگران راه نهای و هدف خودشون را در می یابند و به وعده های دروغین مسئولین و رؤسا و همچنین اهداف کوچکتری مانند افزایش دستمزدها و ... قناعت نمیکنند.

■ لطفا درباره این افزایش دستمزدها توضیحی بده.

□ خیلی بچگانه است زمانی که حقوق کارگران ماهها به تعویق می افتد و در بعضی موارد حتی به سال هم کشیده می

بیانیه فعالین نشریه دانشجویی بذر به مناسبت اول ماه مه

اول ماه مه روز جهانی کارگر فرا می رسد. این روز به طبقه ای تعلق دارد که رسالت تاریخی اش بر چیدن بساط ظلم، ستم، استثمار، بهره کشی و بردگی و رهایی کل بشریت است. اول ماه مه ثمره مبارزات قهرمانانه کارگران شیکاگو است که بیش از ۱۲۰ سال از آن می گذرد. هر ساله میلیونها کارگر به همراه اقشار و طبقات زحمتکش، اعم از زن و مرد، در هر کجای جهان، در هر فضای سیاسی، منجمله فضای اختناق و سرکوب گرد هم می آیند تا چنین روزی را گرامی دارند.

امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه می رویم که ایران به نقطه تصادم قدرت های امپریالیستی بدل گشته و دخالت نظامی در ایران به عنوان یک گزینه پر طرفدار در غرب مطرح شده است و ارتجاع داخل هم کما فی السابق به زورگویی خود ادامه داده و این بار طبل اتحاد ملی را به صدا در آورده است. باری که فریبکاری و توطئه از دو سو مردم ما را تهدید می کند.

فریبکاری امپریالیستی تحت نام "آزادی" و "دموکراسی" که نتایج عملی و بارز آن را در افغانستان و عراق دیده ایم و می بینیم که ثمره ای جز اشغالگری، کشتار روزانه مردم بی دفاع، قتل های ناموسی، نا امنی و بی ثباتی، فقر و فلاکت، تقویت بنیادگرایی مذهبی و تاسیس جمهوری های اسلامی طرفدار آمریکا ببار نیاورده است.

فریبکاری ارتجاع داخلی نیز در سویی دیگر قرار دارد که تحت لوای اتحاد ملی و دفاع از میهن می خواهد قدرتش را حفظ کند. قدرتی که نتیجه آن چیزی جز استثمار و سرکوب هر چه بیشتر مردم، جهل و خرافه و اختناق و فقر نیست. در حقیقت حفظ بدنه نظام فاسد و ارتجاعی تعریف فریبکارانه آنها از منافع ملی است.

امسال در حالی اول ماه مه را جشن می گیریم که مبارزات مردم در سراسر کشور دوران پر فراز و نشیبی را از سر گذرانده است. ادامه مبارزات کارگران اعتصابی و اخراجی شرکت واحد، اعتصاب های متعدد کارگران کارخانه های گوناگون در نقاط مختلف کشور و دستگیری شماری از آنها، تهدیدات، دستگیریها و اخراج فعالین چپ دانشجویی، سرکوب هر چه بیشتر زنان و بازداشت فعالین زنان، علم کردن دوباره مسئله حجاب و تهدید و سرکوب هر چه بیشتر زنان، مبارزات و اعتصابات پی در پی معلمان و دستگیری تعدادی از آنها و همچنین دستگیری فعالین کارگری در آستانه اول ماه مه از نمونه های آن می باشد. همه این مقاومتها و مبارزات و سرکوب آنها قبل از هر چیز بیان ناتوانی حاکمیت در جلوگیری از گسترش مبارزات مردمی است. شمشیر از رو بستن احمدی نژاد ورشکسته از آب در آمد. چرا که این بار مردم هستند که می خواهند و می توانند سرنوشت خود را تعیین کنند. در غیر اینصورت جامعه به قهقرا ارتجاعی دیگری سوق داده خواهد شد.

بحران های داخلی و تهدیدات خارجی تنها نشانگر آن است که چاره جویی های امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی راه حل نیستند. آنان خود بخشی از مشکل جهان کنونی هستند که باید از سر راه مردم برداشته شوند. در این میان راه سومی موجود است که تنها راه رهایی است. رهایی از یوغ ستم و استثمار و هر گونه بی عدالتی. راه سومی که در آن منافع اکثریت مردم زحمتکش حرف اول را می زند. راه سوم راه مقاومت، اتحاد و مبارزه برای کسب آزادی است. همه باید در کنار یکدیگر با سخت کوشی این راه را هموار کنیم. برای این امر باید آگاهانه و هدفمند علیه تمامی دخالت های امپریالیستی و ارتجاعی مبارزه کرده و آنها را در سطح وسیع افشا کنیم. اول ماه مه فرصت خوبی است برای ما دانشجویان که همراه با کارگران به میدان آییم و اعلام کنیم که:

مخالف کلیه اشکال مختلف ستم های موجود در جامعه اعم از تبعیض بر اساس ویژه گی های منحصر به فرد از قبیل ملیت، جنسیت، نژاد، مذهب و یا لا مذهبی هستیم و خواهان یک مبارزه جدی و همه جانبه سیاسی و فرهنگی در این زمینه ها هستیم.

تمام دستگیری ها، اخراجها و سرکوب های کارگران مبارز را محکوم می کنیم و خواهان بازگشت آنها به کار با پرداخت تمام حق و حقوق معوقه آنها و اجرا و پرداخت کامل حقوق آنها در حین انجام کار از قبیل بیمه، ساعات کار، استراحت و ... هستیم.

خواهان آزادی حق اعتصاب، اعتراض و حق تشکل های مستقل و آزاد کارگری هستیم و تلاش خواهیم کرد که به اشکال مختلف به ایجاد تشکلهای مستقل از حکومت و نهادهای امپریالیستی یاری رسانیم.

خواهان رفع ستم جنسیتی از زنان کارگر و دستمزد برابر در مقابل کار برابر با مردان هستیم.

خواهان لغو سیاست قرارداد های موقت هستیم که تنها چهره ای از برده داری نوین است که کارگران را با کمترین حقوق و مزایا و بدون امنیت شغلی در سخت ترین شرایط به کار گرفته و نتایج وخیم ومصائب وحشتناکی از قبیل خود کشی های دسته جمعی و خانوادگی، فقر، اعتیاد را به کارگران تحمیل می کند.

تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی رژیم مبنی برگسترش خصوصی سازی ها که جلوه ای دیگر از نئولیبرالیسم در سطح جهانی است را افشا می کنیم. چرا که این شکل از سرمایه داری نیز نتیجه ای جز استثمار و فقر بیشتر برای کارگران در بر ندارد. کما اینکه شاهد سیه روزی مردم در همه جهان به طور عام و آمریکا جنوبی به طور خاص هستیم. مناطقی که این سیاست پیگیرانه در آنها اجرا شده است.

خواستار آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و فعالین کارگری که اخیرا بازداشت شده اند هستیم.

ترندهای رژیم مبنی بر ایجاد تفرقه و پراکندگی میان کارگران بر اساس تفاوت های جنسیتی، ملیتی، مذهبی، سابقه کاری، تخصص و ... را افشا کرده و خواستار هوشیاری و آگاهی هر چه بیشتر کارگران هستیم.

ادامه از صفحه ۳ "بخشهایی از مقاله دکتر ناصر زرافشان"

حتی در بزرگترین "لیبرال دموکراسی" جهان، در آمریکا درست در همین لحظه ای که این سطور بر روی کاغذ می آید، رسوایی تصفیه سیاسی در دستگاه قضایی این کشور، بحث روز است. مسئله مفقود شدن پنج میلیون ایمیل "کارکنان کاخ سفید" و تصفیه گروهی از دادستانهای آمریکا بوسیله آلبرتو گونزالس، وزیر دادگستری و دوست نزدیک جرج بوش، دهن کجی تازه ای است به توهم استقلال نهاد قضا در برابر قدرت حاکم. اما طی دو دهه اخیر و با رونق بازار نظرات و روشهای لیبرالی، این موهومات هم جان تازه ای گرفته و معتقدان و هواداران بیشتری یافته است. ...

نگرش لیبرال نیز به این نوع جنایات اعتراض می کند، اما فقط بخاطر آن که غیرقانونی و بدون دادگاه صورت گرفته است؛ اما محکومیت به حکم دادگاه را از سوی همه دولتها عادی تلقی میکند زیرا که قانونی است و نمی خواهد قداست قانون را بشکند. اعتقاد به مبارزه حقوقی و قانونی که برای نهادهای قضایی استقلال و اثری را قائل است که در واقعیت فاقد آن است، مشخصه ذهنیت لیبرالی است. این نگرش در واقع اسیر ترتیبات نمایشی و تشریفاتی فریبده ای است که قدرت تسلط خود آنها را مقرر و معمول داشته و بتصویب رسانده است. "اراده دولت باید خود را در قالب یک قانون ابراز و بیان کند که بدست قدرت تدوین و وضع می شود؛ در غیر اینصورت این "اراده" چیزی بیش از یک واژه میان تهی نخواهد بود" اما قدرت، در موارد استثنائی که کنترل بر اعصاب خود را از دست می دهد، یا قصد قدرت نمایی و ارباب دارد، تشریفات مقرر خود را هم نقض می کند، یا در مواردی که سرکوب از نوعی و در حدی است که حتی قوانین مقرر خود او هم اجازه آن را نمی دهد، این کار را بدست نیروهای غیررسمی سرکوب بانجام می رساند تا در اقدامات خود با محدودیتی مواجه نباشد و مسئولیتی نیز متوجه آنان نباشد. به این ترتیب تمامی بحث کسانی که فقط به قتل بدون دادرسی و دادگاه معترض اند، نه به نفس قتل، یک بحث شکلی از آب درمی آید، زیرا در آن ماهیت این عمل مورد بحث و اعتراض قرار نگرفته است، بلکه شکل قتل مورد بحث است. اما بحث واقعی بر سر نفس کشتار کسانی است که سلطه و ستم اقلیت حکومت کننده را بر اکثریت تحمل نمیکنند.

آیا می توان در برابر رژیم هایی که در کشتار مردم، حتی به ضوابط مقرر خودشان هم پایبند نیستند، فقط با زبان قانون و منطق، فقط با "کلمات" گفتگو کرد و آیا چنین رژیم هایی به این زبان تمکین می کنند؟ پاسخ به این پرسش از آنرو باید سنجیده و جدی باشد که این پاسخ هرچه باشد در تعیین مواضع و روشهای مبارزه اثر قطعی دارد. ■

تهران ۳۱ فروردین ۱۳۸۶

به عنوان فعالین جنبش دانشجویی تلاش خواهیم کرد که حلقه واسط میان جنبشهای مختلف توده ای باشیم. کارگران را به حمایت، اتحاد و همراهی با سایر جنبشهای اجتماعی مانند جنبش زنان، دانشجویان و معلمان دعوت می کنیم. چرا که مبارزات کارگران در راه رهایی از مبارزات سایر مردم ایران جدا نمی باشد.

کارگران را فرا می خوانیم که در سیاستهای کلان کشور دخالت کنند، نقش تعیین کننده در برافراشتن پرچم راه سوم بر عهده گیرند و تمامی ستمدیدگان را حول این پرچم متحد کنند. چشم فعالین جنبشهای ضد جنگ و ضد سرمایه داری به طبقه کارگر و نیروهای چپ و رادیکال ایران دوخته شده که چه نقشی در کشمکشهای بزرگی که در راهست ایفا خواهند کرد.

فراغوش نکنیم که مبارزه کارگران شیکاگو در اول ماه مه ۱۸۸۶ که در تاریخ ماندگار شد بر خلاف تبلیغات رایج صرفا یک مبارزه اقتصادی و صنفی نبود بلکه آنان دلیرانه به خیابان آمدند، در نبردی سیاسی و از جان مایه گرفته شرکت کردند و کلیت نظام سرمایه داری را به مصاف طلبیدند.

چشم طبقه کارگر جهانی، نیروهای مترقی ضد جنگ و ضد جهانی سازی سرمایه داری به ما دوخته شده که چگونه متحدانه، همدوش و هم صدا پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را در اول ماه مه به اهتزاز در می آوریم و جهان دیگری را نوید می دهیم. ■

اول ماه مه ۱۳۸۶

خطاب به خوانندگان

نزدیک به دو سال از انتشار نشریه دانشجویی بذر می گذرد. ما در پی جمع بندی از فعالیت دو ساله خود هستیم. سیل رویدادهای گوناگون ایران و جهان و نیازهای تنوع و عملی و ورود جنبش چپ دانشجویی به مرحله نوینی از تکامل خود، بر اهمیت این جمع بندی می افزاید. ما بدنبال گسترش کیفی مطالب و رشد و انطباق بیشتر آن با نیازهای مبرم و روز فعالین جنبش دانشجویی هستیم.

بدین منظور نامه و پرسشنامه ای را برای فعالین، خوانندگان و دوستداران بذر خواهیم فرستاد تا با پاسخ به آن ما را در ارائه یک جمع بندی کاملتر و همه جانبه تر یاری دهند. لطفا نامه های خود را به آدرس زیر ارسال کنید

Bazr1384@gmail.com

دست اندرکاران نشریه دانشجویی بذر

بنای یادبود تاریخی جانباختگان انقلاب - اثر حکاکی شده روی دیوار واقع در گورستان پرلاشز پاریس - از پل مورو وتیه



نگاهی به تاریخچه اول ماه مه

به نقل از نشریه بذر شماره ۲

خیابانها ریختند. کارگران قهرمانانه به نبرد با پلیس پرداختند. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی به خاک افتادند. سرانجام پلیس به صحنه سازی پرداخت و انفجار يك بمب را بهانه قرار داد و تعرضی که از قبل طراحی کرده بود را به اجرا درآورد. زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. و رهبران جنبش اعتصابی که از اعضای «اتحادیه انترناسیونال کارگران» بود را دستگیر و در همان ماه مه محاکمات آنها را آغاز کرد. سرانجام هفت تن از آنان را به مرگ محکوم کرد. جنبش بزرگی در سراسر جهان به دفاع از آنان برخاست. اما بورژوازی آمریکا بیرحمانه آن رهبران را به قتل رساند. مراسم تشیع جنازه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کارگران با حضور نیم میلیون نفر برگزار شد. به خیابان آمدن نیم میلیون نفر تخم وحشت را در دل بورژوازی کاشت.

دفاعیه اسپایز از رهبران انقلابی کارگران در دادگاه:

«خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سربلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلدتان را صدا کنید!»

دفاعیه لینک بیست و یکساله یکی دیگر از محکومان به اعدام: «من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیابوید!»

اسپایز: «روزی خواهد آمد که سکوت ما از زوزه های امروز شما قدرتمندتر شود.» ■

تهیه و تنظیم از سورنا هدایت
در سال ۱۸۸۹ کنگره انترناسیونال دو، مرکب از احزاب و سازمانهای کارگری جهان روز اول مه را به عنوان روز همبستگی جهانی طبقه کارگر برگزید.

این روز برای گرامیداشت مبارزات خونین کارگران آمریکا در سال ۱۸۸۶ انتخاب شد.

پس از سرکوب اولین حکومت کارگری جهان در پاریس به نظر می رسید شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش گشته است. اما ناگهان غریو تازه جنگ طبقاتی سکوت را به هم زد این بار از نقطه ای دیگر و قاره ای دیگر. مبارزات کارگران شیکاگو نقطه اوج نوینی در جنبش کارگری جهان را به ثبت رساند.

در سال ۱۸۸۶ اعتصابات کارگری در آمریکا همه جا را فرا گرفته بود. هر هفته راهپیمایی هایی تحت شعارهای «زنده باد انقلاب سوسیالیستی» «سرنگون باد تخت و بارگاه و خزانه» «کارگران مسلح شوید» برگزار می شد. شبها راهپیمان مشعل بدست خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند: «میلیونها زحمتکش بپا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند، مستبدین به خود می لرزند، چرا که قدرتشان را بر باد می بینند.» نقطه انفجار این جنبش اول ماه مه بود. زمانی که پلیس با کارگران اعتصابی یکی از کارخانه ها در شیکاگو به زد و خورد پرداخت و دو کارگر را به قتل رساند؛ هیجان انقلابی کارگران را در سطح کشور در بر گرفت. نزدیک به ۳۴۰ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و ۱۹۰ هزار نفر از آنها در اعتصاب بسر بردند. در شیکاگو ۸۰ هزار کارگر به

و درشت. خب، این هم يك جور سیستم دفاعی است. يك جور دواي مسكن. خیلی ها می گویند همین قهقهه ها و خنده های سطحی و زودگذر هم خوبست. از هیچی بهتر است. هر چه باشد از افسردگی و دق کردن عمومی که بهتر است. یادم می آید که مهران مدیری هم در مصاحبه ای بزرگترین افتخارش را این می دانست که نیاز مردم به خندیدن را جواب می دهد. ولی این وسط يك چیز دارد فراموش می شود. این که هیچ خنده ای بی محتوا نیست. بالاخره این جمع خندان باید به این فکر کنند که هنگام تماشای يك فیلم دارند به چه می خندند؟ این خنده ها آنان را به چه افراد و چه ارزش هایی علاقمند و نزدیک می کند؟ و دست آخر، چه منافع و اهداف و ایدئولوژی ای در کله شان فرو می شود؟

اخراجی ها ماجرای اعزام چند "نخاله" با روحیات و خصوصیات و زندگی لمپنی و حاشیه ای به جبهه جنگ ایران و عراق است. این ماجرا از قرار در سال آخر جنگ اتفاق می افتد. یعنی در دوره ای که نه فقط جو عمومی شهرها علیه این جنگ ارتجاعی چرخش کرده بود و خیلی از مردم فهمیده بودند که حکومت به قیمت جان و مال مردم چه سودی از این ماجرا برده، بلکه حتی در بین پایه های رژیم در جبهه ها نیز تزلزل ایجاد شده بود. عدم پیشروی ها و شکست های اینجا و آنجا، رویای فتح کربلا را نقش بر آب کرده بود. ولی در فیلم ده نمکی، انگار آب از آب تکان نخورده است. این چند نخاله از مریخ در یکی از محلات جنوبی تهران فرود آمده اند و به دلایل شخصی و یا رفاقتی (بدون دلیل) تصمیم می گیرند راهی جبهه شوند. تقابلی که در اینجا به وجود می آید بین روحیات و فرهنگ لمپنی با عشق لاتی با روحیه عرفانی و یا منطقی و منضبط رزمندگان اسلام است! تا جایی که بین صفوف رزمندگان تفرقه می افتد. بعضی ها خشکه مذهبی و یا خشکه نظامی ترند و معتقد نیستند که این جور افراد می توانند تغییر کنند و متحول شوند. بعضی ها که البته شامل يك آخوند هم هست ذهن بازی دارند، دمکرات منش اند و می خواهند هر طور شده اینها را متحول کنند! ماجراهای جبهه و وحشیگری دشمنان بی چهره عراقی و در مقابل ایثار و مهربانی و شهادت خودی ها باعث می شود که این تحول به خوبی (البته نه به خوشی) صورت گیرد.

جلو انداختن لمپن ها به عنوان چهره های اصلی فیلم از جانب ده نمکی، البته کار بدیعی نیست. سینمای قبل و بعد از انقلاب پر است از این چهره ها و سوژه ها. کاری که در اصل ده نمکی انجام داده، نوعی ادای دین به لمپنیسم است. دقیقتر بگویم، این ادای دین يك نظام به لمپنیسم است و اعلام هم ریشه گی و همدستی اصول گرایان و سنت گرایانی که بر انقلاب ۵۷ تکیه زدند با لمپنیسمی که در مراکز شهری، در بافت های سنتی در حال تلاشی و در حاشیه تولید ریشه دوانده بود. آن چه قشر لمپن، یا لمپن پرولتاریا نامیده می شود، تهیدستانی هستند که در نتیجه تاثیر ویرانگر سرمایه داری بر اقتصاد سنتی روستایی و کشاورزی و صنایع کوچک شهری به حاشیه تولید رانده می شوند و به صورت جماعتی از بیکاران و ولگردها که معمولاً قربانیان و حاملان رده اول جرم و جنایت و بزهکاری های اجتماعی هستند نمود می یابند. بر این قشر بی ثبات و بی آینده، معمولاً فرهنگی خشن و تهاجمی حاکم است. در جهت گیری میان سنت و تجدد، قشر لمپن معمولاً جانب سنت را می گیرد و از مناسباتی که با هجوم خود زندگی اش را به این حال و روز درآورده متفرد



نقد فیلم ادای دین به لمپنیسم

نگاهی به فیلم اخراجی ها ساخته مسعود ده نمکی

باربد کیوان

اخراجی های ده نمکی خیلی زود اکران شد. در جریان جشنواره فجر امسال به اندازه کافی بر سر این فیلم تبلیغ و سر و صدا شده بود. بنابراین تهیه کنندگان فیلم حالا با خیال راحت می توانستند اخراجی ها را روی پرده بفرستند و سودش را ببرند. در مراسم پایانی جشنواره دیدیم که ده نمکی ظاهراً با اکران روی سن رفت و روشنفکران نخبه گرا را مورد حمله قرار داد و بر جدایی تاریخی آنان از توده مردم و خواسته ها و سلیقه هایشان تاکید گذاشت. در آفیش تبلیغاتی سر در سینماها نیز چنین می خوانیم: "فیلم منتخب تماشاگران جشنواره فجر". اگر چنین باشد واقعا باید گفت: وای به حال ما! حالا بعضی روشنفکران در نشریات اصلاح طلب به تجزیه و تحلیل اخراجی ها می پردازند و چنین نتیجه گیری می کنند که ده نمکی قدم در راه مخملباف گذاشته و کم کم دارد سر عقل می آید! یکی از سینماگران، ورود ده نمکی را به جرگه خودی ها خوشامد گفته، از اینکه او "زبان شریف سینما را برای بیان عقاید خود انتخاب کرده" ابراز خرسندی می کند.

فضیه چیست؟ به نظر می آید که این میان، سوراخ دعا گم شده است. از تماشاگران راضی از اخراجی ها شروع کنم که صدای قهقهه شان از اول تا یکی دو سکانس پایانی فیلم به گوش می رسد. این از جنس همان قهقهه هایی است که حالا دیگر صبح و شب و نصفه شب از دهان آدم های مختلف هنگام خواندن جوک های اس. ام. اس روی صفحه تلفن همراه می شنویم: الکی خندیدن به چیزهای الکی! جوک کردن بدبختی ها و مسائل مهم برای خوش کردن دل خود! رنگ خنده و شادی زدن به استیصال و بن بست در حل کردن مشکلات ریز

نه فقط به خوبی فرهنگ لمپنی رایج و مسلط و مشترک بین این افراد را به نمایش می‌گذارد بلکه افشاگر نگاه این جماعت به زن به مثابه ابزار بهره‌کشی جنسی هم هست.

برگردیم به اینکه می‌گویند ده نمکی با ساختن این فیلم، پا در جای پای مخملباف گذاشته است. این حرف از يك نظر صحیح است. مخملباف هم وقتی که به فکر ساختن فیلم‌های "مقاوت" افتاد، از صنعت مونتاژ به حد اکثر سود برد. یعنی بخش‌های قابل توجه از آثار سینمایی غرب را که به نظرش تاثیرگذار آمده بود را در فیلم‌هایش کپی کرد. مخملباف این مونتاژ کاری را با تبحر خاصی انجام داد. حالا ده نمکی هم حداقل در یکی دو جای اخراجی‌ها راه مخملباف را دنبال کرده است. مثلا سکانس مسخره و بی‌منطق "بشین و پا شو"ی مسئول گروه اخراجی‌ها. در این سکانس، پاسداری که از طرف یکی دو نفر از فرماندهان به خاطر حمایتش از گروه "لات و لوت‌ها" که در جبهه دست به خرابکاری ناخواسته زده اند مورد سرزنش قرار گرفته، تصمیم می‌گیرد خود را تنبیه کند. بنابراین خود را با "بشین و پا شو"ی بی‌پایان نظامی تنبیه می‌کند. بعد از چند حرکت، آخوند گروه هم که در ناراحتی او شریک است در کنارش بشین و پا شو می‌کند. کم‌کم دایره‌ای از همه بسیجی‌ها و پاسدار دور آنان درست می‌شود که با هم بشین و پا شو می‌کنند! این صحنه که منطق مسخره‌ای دارد قرار است يك نقطه عطف داستان و یکی از عوامل متحول‌کننده و تاثیرگذار بر گروه اخراجی‌ها باشد. کادر تصویر و حرکت دوربین و موسیقی فریدون شهبازیان دست به دست هم می‌دهند و همه زور خود را می‌زنند که يك صحنه با ابهت و موثر بسازند. این صحنه را ده نمکی با همه مخلفاتش از روی چند فیلم مختلف اکشن هالیوودی که برای تبلیغ تکنگاران دریایی آمریکا ساخته شده کپی زده است. در چنین صحنه‌ای معمولا باران هم می‌گیرد! دومین "برداشت" ده نمکی از سینمای غرب مربوط به سکانس تهییج بسیجی‌ها توسط یکی از فرماندهان برای قدم گذاشتن در میدان مین است. در جریان جنگ ایران و عراق، این مساله بارها اتفاق افتاد و آخوندها و فرماندهان حاضر در جبهه، خیلی از جوانان را با وعده‌های پوچ بهشتی یا با فشار به روی مین فرستادند. ده نمکی برای عظیم و موثر جلوه دادن چنین صحنه‌ای دست به دامن فیلم مشهور "ماتریکس" شده است. او دقیقا صحنه سخنرانی "مورفیوس" قهرمان فیلم ماتریکس برای ساکنان شهر "زایون" را اینبار با يك پاسدار و گروهی بسیجی بازسازی کرده است. با همان زاویه دوربین. با همان چرخش و حرکت دوربین روی جمعیت با استفاده از "کرین". باید قبول کرد که ده نمکی نیز در کپی زدن نیمچه استعدادی دارد. این را در سکانس‌های پایانی فیلم و ورود تانک عراقی به درمانگاه صحرائی هم می‌بینیم.

اما در ارزیابی از اخراجی‌ها، نه مشاهده این کپی زدن‌ها اهمیت درجه اول دارد و نه ازدحام شخصیت‌ها و ضعف‌هایی که از این زاویه‌گیر فیلمنامه است. مساله اصلی، محتوای فریبکارانه و ارتجاعی اخراجی‌ها در پوشاندن ماهیت يك جنگ ضد مردمی و ویرانگر و وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی به نفع حاکمیت است. مشکل قهقهه‌ها و سرخوشی تماشاگران اخراجی‌ها آنجاست که به پذیرش يك تاریخ وارونه و دروغ در ذهن آنان كمک می‌کند. ■

است. این قشر تهیدست در مواجهه با تحولات انقلابی و تلاطمات اجتماعی، سمت و سوی مشخص ندارد. یعنی از يك طرف به خاطر موقعیت تحتانی و رنجهایی که می‌برد ظرفیت آن را دارد که زیر پرچم نیروهای انقلابی و دگرگون‌کننده شرایط جامعه متشکل شود. از طرف دیگر، بخشی از این قشر مستعد پیوستن به نیروهای سرکوبگر ارتجاعی بوده و بارها به عنوان چماق علیه صف انقلاب و توده‌های کارگر و زحمتکش به کار گرفته شده است. در جریان انقلاب ۵۷، بخشی از این قشر با انقلاب همراه شد و کم نبودند افرادی با این خاستگاه طبقاتی که به انقلابیون آگاه تبدیل شدند و در صفوف نیروهای چپ و دمکرات جای گرفتند. بخش قابل توجهی از قشر لمپن پرولتاریا نیز به جریان مذهبی مسلط بر جنبش پیوستند و بعد از انقلاب به نیروی ضربت حاکمان تازه به قدرت رسیده تبدیل شدند. بخش کاهنده‌ای نیز تا پایان در خدمت رژیم سلطنتی قرار داشتند. این نیروی ضربت تازه نفس در روزهای بعد از انقلاب، در "کمپته‌های انقلاب" و سپس "سپاه پاسداران" و نهادهای مختلف امنیتی و انتظامی و اداره زندان‌ها متشکل شدند. این قشر، فرهنگ و زبان خاص خود را که دیگر رنگ و لعاب تند مذهبی هم به آن زده شده بود در دستگاه حکومتی رواج دادند. فرهنگ و ارزش‌ها و ارزش‌گذاری‌هایی که زمانی مختص به قشر محدودی از جامعه بود از کانال‌های قدرت و تبلیغات عمومی و رسانه‌ها در کل جامعه شیوع پیدا کرد. در مقاطع بحرانی، افراد این قشر به عنوان نیروی ضربت و سرکوب و در مقام شکنجه‌گر و بازجو، البته در کنار روشنفکران و کادرهای امنیتی حکومتی، خدمات بزرگی به حفظ و بقای نظام حاکم کردند.

ده نمکی و بسیاری از همدستان دیروز و همفکران امروزش به این قشر تعلق خاطر زیادی دارند. حداقلش اینست که با همان فرهنگ و سبک و سیاق در جامعه ظاهر شده‌اند: يك فرهنگ عقب‌مانده، سنتی، خشن و ضد زن. يك فرهنگ سرشار از عقده‌های ذهنی که مرتباً از قطب زورگویی به قطب مقابل چاپلوسی و توسری‌خوری، یا از قطب "لوطی‌گری" به قطب مقابل "نامردی" پرتاب می‌شود. پس این اوج فریبکاری و دروغ است که وقتی شخصیت اصلی لمپن اخراجی‌ها می‌خواهد به عراقی‌ها فحش به اصطلاح ناموسی بدهد، آن فرمانده بسیجی جلو دهانش را می‌گیرد و به زبان خوش حالیش می‌کند که فحش دادن کار خوبی نیست! مگر نه اینکه فرهنگ آن فرمانده بسیجی و این لمپن بخت برگشته در واقعیت یکی است. مگر نه اینکه افراد بیشماری از قماش همین فرمانده بسیجی در همان سالها و تا همین امروز در مواجهه با زندانیان سیاسی، یا در مقابل توده‌های معترض و ناراضی در کارخانه‌ها و شهر و روستا، به زبان لمپنی حرف می‌زنند و تحقیرها و اهانت‌هایش آکنده از لمپنیسم است. اتفاقاً ده نمکی در صحنه‌ای از اخراجی‌ها بند را آب داده و فرهنگ و ارزش‌های خود را به شکل طبیعی رو کرده است. در این صحنه، همان فرمانده بسیجی را همراه با جمع اخراجی‌ها و چند بسیجی دیگر پشت يك وانت در راه رفتن به خط مقدم جبهه می‌بینیم. جمع در حال ترانه خوانی است. یکی از این ترانه‌ها خطاب به "حوریان بهشتی" است! این ترانه که لحنی لمپنی دارد و وصف الحال افراد ناآگاهی است که با وعده رسیدن به وصال حوریان در صورت شهید شدن راهی جبهه‌ها شده‌اند را همه مسافران جبهه منجمله همان فرمانده "با اخلاق" بسیجی با شور و حرارت می‌خوانند. این صحنه

تاریخ و اصول سیاست مارکسیستی، که توسط مارکس پایه گذاری شد را، درخلال پیکار خود بیاموزند و از این نظرات برای تحلیل مبارزات خویش و جدال با خود بخودی بودن این جنبش و آگاهانه کردن آن بهره گیرند و خود این دانش را درضمن نبردهای خویش، خلاقانه رشد و تکامل دهند. بدین ترتیب آنها نقشی برای تئوری انقلابی و نقش کارگران و جنگ آنها با سرمایه داران یا نظام های ارتجاعی، درتکوین و تکامل آن قائل نیستند.

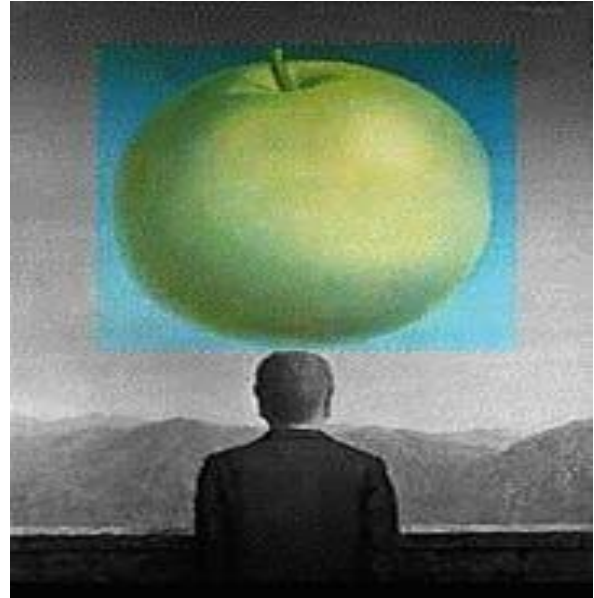
آنان به مارکسیستها می گویند: همینکه ما بگوییم که آگاهی انقلابی کمونیستی به طور خودانگیخته درون کارگران بوجود نمی آید و این آگاهی از بیرون از کارگران و توسط کارفکری کنندگان به درون کارگران برده می شود، ما به کارگران بی احترامی کرده ایم، روشنفکرپرست شده ایم و اصل اساسی دیالکتیک هگلی و مارکسیستی را که می گوید تغییر و تکوین هر چیز از درون خودش می باشد را، زیرپا گذاشته ایم. آنان با قیافه طرفداری از کارگران می گویند: کارگران به روشنفکران احتیاجی ندارند و خودشان به تنهایی مسائل مبارزاتی خویش را حل می کنند. برخی از آنان به روشنفکران توصیه می کنند که بهتر است که آنها به کارهای فکری خویش بپردازند و سرخود را برای کارگران به درد نیاورند.

اکنونیستها برای تشکیلات انقلابی رهبری کننده مبارزات کارگران و توده های شهر و روستا، جایگاهی قائل نیستند و به ستایش تشکلات صنفی کارگران چون سندیکا و اتحادیه می پردازند؛ و همین تشکلات و یا چیزهایی مانند اینها چون مجمع عمومی یا تشکل شورایی (که از نظر آنها غیراز زمان انقلاب باید پدید آید) (۳) را که نام های جورواجور به آنها می دهند، برای نبرد با نظام سرمایه داری و براندازی آن، کافی می دانند.

بخشی از اکنونیستها که به ظاهر حزب و سازمان کمونیستی را قبول دارند، اینگونه احزاب را تبدیل به یک سندیکا و یا اتحادیه روشنفکری می کنند و درمورد مبارزات کارگران کمابیش همان مواضعی را می گیرند که بقیه اکنونیستها می گیرند. اینان (و بیشتر اکنونیستهای جدید نیزهمچنین) علل شکست سوسیالیسم در کشور شوروی را به گردن اندیشه های کتاب «چه باید کرد» می اندازند؛ و عموماً با بادی درغیغ، مواضع منفعل و غیر دخالتگرانه در مورد مبارزات کارگران می گیرند. همه اکنونیستها، خیلی ساده، منکر نیاز کارگران به حزب انقلابی - کمونیستی واقعی رهبری کننده نبردهای کارگران هستند.

جوهراساسی اندیشه های اکنونیستی، تسلیم شدن به آگاهی خود انگیخته و کنش خود بخودی است؛ و این خود را بهتر از هرچا درنتیجه نهایی دیدگاه اکنونیستی نشان می دهد. روشنفکران، روشنفکری (مبارزه فکری) کنند و کارگران، کارگری (مبارزه کارگری). به این ترتیب دو سوی «راست» و «چپ» دیدگاه اکنونیستی شکل می گیرد.

اکنونیستهای سوبیه راست، تماشاچیان و ستایشگران جنبش و مبارزات خودبخودی اقتصادی و یا سیاسی کارگران و توده ها و تشکلات آنها هستند. حال این جنبش و مبارزات خودبخودی اقتصادی و یا سیاسی هرچه می خواهد باشد و هر کجا می خواهد برود مهم نیست. آنان به جای ستیز با جنبش



آگاهی "خود بخودی - بورژوایی" و "آگاهی طبقاتی - کمونیستی" کارگران* (بخش اول)

پیام دامون

سرآغاز

ازدیرباز تا کنون، درجنبش کمونیستی، درباره چگونگی تکامل آگاهی و عمل کمونیستی طبقه کارگر، دو دیدگاه وجود داشته است: دیدگاه اکنونیستی و دیدگاه مارکسیستی. این دو دیدگاه، دو قطب کاملاً متضاد را درجنبش کمونیستی، شکل داده اند.

ازدید اکنونیستها (و ما جدیدترین آنها را نیزمی گوئیم): مارکس این نظر را داشته که کارگران به خاطر «شرایط عینی زندگی شان»، نه تنها به شرایط زندگی خود و «شیوه دگرگون سازی» آن، آگاهی می یابند، بلکه «کلیت زندگی اجتماعی» را نیزدرک می کنند و به چگونگی «شیوه های دگرگون کردن» وازمیان بردن نظام کنونی زندگی اجتماعی، شناخت می یابند. (۱)

آنان مبارزات خودبخودی کارگران و توده ها را، که واکنش و مبارزه آنها درمقابل سرمایه دار، دولت سرمایه داران و نظام سیاسی موجود است را، تنها مبارزه ممکن دانسته، اعتقاد دارند که کارگران با این مبارزات خود انگیخته، بخودی خود به آگاهی ازکلیت اجتماعی می رسند. آنان می گویند همین مبارزه موجود کارگران، چون در نفس خود «ضد سرمایه داری» است، بخودی خود قادراست نظام سرمایه داری را ملغی سازد و ما وظیفه داریم که تنها همین مبارزه موجود را به نظریه، برگردان و تبدیل کنیم. (۲)

اکنونیستها تفکر و تئوری انقلابی مارکسیستی را کنار می گذارند (و یا با «نوآوری» های من درآوردی آن را از درون تهی می کنند و جانمایه انقلابی آن را می گیرند). آنها می گویند که از نظر مارکس، کارگران نیازی ندارند که اصول اساسی و علمی اندیشه های فلسفی، اقتصادی، فلسفه

و با آن در رابطه و آمیزش قرار می گیرند، قادر است که به گیاه تکامل یابد؟

بنابراین دیالکتیک، بدون مناسبات و رابطه ای که میان اجزاء و بخش های متضادی که در یک کل هستند و با یکدیگر رابطه و کنش متقابل پیدا می کنند، نمی تواند معنا داشته باشد. برای دیالکتیک مناسبات و رابطه میان اجزا و بخش های یک کل همه دارای محتوی قانون یگانگی اعداد یا همان وحدت و تضاد بین گوناگونهاست.

این طبقه کارگر به عنوان انقلابی ترین طبقه در تاریخ است که باید با اشکال گوناگون مبارزات انقلابی خود و همچنین رهبری مبارزات انقلابی دیگر اقشار و طبقات شهر و روستا، با تحقق سوسیالیسم و کمونیسم، هم آن طبقات را آزاد کند و هم آزادی خود را تحقق بخشد. اما طبقه کارگر نمی تواند به گونه ای در خود و بی تاثیر از روابط خارجی اش با اقشار و طبقات دیگر، این امر مهم را به انجام رساند. برای اینکه طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی تکوین و تکامل یابد و رهبرانقلاب علیه نظام کنونی گردد، باید در فرایند تکوین خویش، با همه آنچه بیرون از وی قرار دارد، وارد یک رابطه پیوند و کنش متقابل گردد و از قشر و طبقه ای که بتواند وی را در نبردش تکمیل کند، بهره جوید و به هر قشر و طبقه تحت ستمی، برای آزادش یاری رساند.

برای اینکه ما به چگونگی تکوین آگاهی و عمل مبارزاتی انقلابی کارگران پی ببریم باید به شرایط زندگی و پیکار این طبقه توجه کنیم. روابط بیرونی این طبقه را با خارج از خود مورد کنکاش قرار داده و رابطه میان تکوین درونی و تاثیر بیرونی را بررسی کنیم.

الف - طبقه کارگر

۱- وضعیت عینی طبقاتی کارگران

در جامعه سرمایه داری، دوضد آشتی ناپذیر یعنی سرمایه داران و کارگران وجود دارند که هسته مرکزی و استخوان بندی تضادهای این جامعه را می سازند و بریستر تضاد اساسی این جامعه یعنی مالکیت خصوصی بروسائل تولید و اجتماعی شدن تولید شکل می گیرند. سرمایه داران، مالکین ابزار تولید و نیروی مسلط اقتصادی-اجتماعی- سیاسی و فرهنگی این جامعه هستند و ضد خود را نیز یعنی طبقه کارگر که فاقد ابزار تولید است و ناگزیر از کار مزدوری (فروش نیروی کار) برای سرمایه دار است را در وابستگی و تضاد با خود رشد می دهند. طبقه کارگر همچنین بعنوان نیروی زیرسلطه، از راه وابستگی به سرمایه داران و مبارزه با آنها، رشد و تکامل می یابد.

وضعیت عینی طبقه کارگر، شرایط بنیادی را برای شکل گیری ذهنیت و احساساتی ویژه و آگاه شدن نسبی کارگران را در خود دارد. استثمار عموماً وحشیانه، شرایط بد و زمانهای طولانی کار، جایگاه فرودست در کار و تولید، وجود رئیس ها، آقا با اسرها و فرمان بده های بیکاره فراوان، دستمزد ناچیز، حداقل بهره وری از توزیع ثمرات کار، سرگردانیهای شغلی و تهدیدات مداوم برای امنیت کاری، شرایط سخت زندگی تنگدستانه و فلاکت بار در بیشتر لایه های آن، که این طبقه نه تنها رنج هولناک آن را احساس می کند و می فهمد،

خودانگیخته و منحرف کردن آن به سوی یک جنبش کمونیستی در مقابل جنبش خودبخودی سرتعظیم فرود می آورند و آن را تقدیس و تکریم می کنند و جنبش آگاه را در عمل، فدای جنبش خودبخودی می کنند.

برخی از آنان که بورکرات هایی تمام عیارند، شادمانانه، با «نوآوری» های صد تا یک گاز در مارکسیسم، در پیچ و تاب مباحث بی پایان روشنفکرانه غلت می زنند و با انشعابگری و فراقسیون بازی سرخود را گرم می کنند و بخشهایی از یک نسل را به انفعال کشانده و هنوز هم می کشانند.

این کسان، مردمانی بس با تقوی و پرهیز کارانی عاقبت اندیشند؟! و چون دوست ندارند که با پیروی از اندیشه های لنین در باب نقش آگاهی و عنصر آگاه در کتاب «چه باید کرد» طبقه کارگر را اسیر روشنفکران و جامعه ای چون شوروی کنند، ترجیح می دهند که طبقه کارگر امر خودش را خودش انجام دهد و اینان در کار کارگران دخالتی نکنند. این متواضعان قلبی که تواضع ظاهری شان به تفرعن واقعی نسبت به کارگران و توده ها ختم می شود، در عمل جنبش کارگری را تابع خواستها و شعارهای نادرست خویش می کنند. خودشان به دنبال نیروهای بورژوازی و گاه امپریالیستی راه میافتند و در نهایت جنبش طبقه کارگر و توده ها را به خدمت نیروهای سیاسی غیر کمونیستی و یا حتی ارتجاعی درمی آورند.

اکنون میستهای سویه «چپ»، نسبت به آگاهی، جنبش و مبارزات کارگران و توده ها، و قوانین تکامل آن، بی توجه هستند. ارج و ارزشی برای مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران و توده ها قائل نیستند. و پیکار انفرادی یا گروهی روشنفکران را جایگزین مبارزات کارگران و توده ها می کنند. آنان در مقابل ذهنیت و خواست خودانگیخته روشنفکرانه بریده از جنبش توده ها، سر تعظیم فرود می آورند. به این ترتیب آنان جنبش کارگران و توده ها را، یا به حال خود وامی گذارند و در عمل به اکنون میستهای راست می سپارند و یا گمان می کنند که قادرند با شوکهای ناگهانی آن را به خدمت و خواست و اراده روشنفکران و ذهنیات آنها در آورند.

پیش از هر چیز، باید به اکنون میستهای گفت که از نظر دیالکتیک و همچنین هگل، هر چند پایه و اساس کنش، دگرگونی و تکامل هر شینی و پدیده ای در تضاد درونی خودش جای دارد، اما جنبش درونی هر شینی و پدیده ای نمی تواند بی ارتباط و پیوستگی با تحرک اشیاء و پدیده های دیگر، که آن را مشروط و محصور می کنند، صورت گیرد. از نظر هگل و دیالکتیک، حرکت، تحول و تکامل هر شیئی و پدیده و هر مفهوم معین، در ارتباط با حرکت، تحول و تکامل دیگر اشیاء، پدیده ها و مفاهیم پیرامونش مشروط می شود و این پیوند و مشروط شدن بر مبنای قانون دیالکتیکی وحدت اعداد صورت می گیرد. (۴)

این آب است که بخار و یا یخ می شود. اما آیا این تحول بدون گرما و سرما، که کیفیاتی بیرونی و متضاد با آب هستند، و با آن در آمیزش و وحدت قرار می گیرند، می تواند صورت بگیرد؟ این تضاد و پیوند درونی دانه است که موجب تحول و تکامل آن به گیاه می شود، اما آیا دانه بدون آب و خاک و هوا و نور که کیفیاتی بیرونی نسبت به دانه و متضاد با آن هستند

از سوی دیگر، چون آگاهی طبقه کارگر بوسیله آگاهی عمومی ای احاطه شده است که آگاهی، ذهنیت و جهان بینی طبقه حاکم بر جامعه است، و همینگونه نگاههای کهنه، آیینها و سنن واپس مانده او را دربر گرفته که محصول یک تاریخ طولانی است و عموماً توسط آگاهی حاکم پشتیبانی می شود (۷) و همچنین به طور نزدیکتر، پیرامون این طبقه، طبقات خرده بورژوازی شهر و ده قرار دارند، پیوسته زیر سلطه رخنه و رسوخ آگاهی و جهان بینی طبقات حاکم، سنن و آیینهای واپس مانده و اندیشه ها، احساسات، آرزوها و شیوه زندگی طیف های خرده بورژوازی نزدیک به این طبقه قرار دارد. بنا بر این، افراد طبقه کارگر در حالیکه در کل، از نظر وجود شرایط عینی کار و زندگی و همچنین از دید اندیشه و احساسات، وجوه مشترکی با یکدیگر دارند که آنها را از دیگر طبقات متمایز میکند، در عین حال از درون دچارتضادهای گوناگون در شرایط این کار و زندگی هستند که آنها را و لایه های درونی آنها را و در نتیجه کیفیت افکار و اندیشه های آنها را، از یکدیگر متمایز می کند.

همچنین در حالیکه شعور کل این طبقه، ویژگیها و گرایشهای مخصوص به خود دارد، که او را به گونه ای غریزی بسوی سوسیالیسم متمایل می سازد، نه تنها بطور عام زیر نفوذ ذهنیت و جهان بینی طبقه حاکم و آداب و عادات گذشته است بلکه بطور خاص نیز آشنایی از این طبقه که در موقعیتهای خاص و نزدیک به لایه های خرده بورژوازی و لمپن ها هستند، تحت نفوذ ویژه افکار و اندیشه ها، شیوه های نگرش و سبک زندگی افسار خرده بورژوازی و لمپن ها قرار می گیرند. (۸)

۲- کارگران صنعتی

گفته می شود که نه همه کارگران بلکه کارگران صنعتی، تنها بخش طبقه کارگر به شمار می آیند که از وضعیت خویش به آگاهی می رسند.

البته و در واقع درون طبقه کارگر، کارگران صنعتی متمرکز و وابسته به تولید بزرگ، مهمترین و آماده ترین بخش هستند که توان رسیدن به پیشرفته ترین سطح آگاهی از وضع خویش یعنی آشتی ناپذیر بودن منافعشان با نظام سرمایه داری را دارند. اما باید گفت که این اولاً فرآیندی خوبخودی و مکانیکی نیست و صرف صنعتی بودن، تمرکز و وابستگی به تولید بزرگ، آگاهی کارگران صنعتی را، آگاهی پیشرفته نمی کند. برای نمونه، کارگران صنعتی (ونه صرفاً بخش اشرافی آن)، در اروپا و آمریکا، صنعتی ترین کارگران جهان هستند ولی خود این موقعیت بخودی خود، آفریننده یک آگاهی از ماهیت تضادهای آشتی ناپذیر سرمایه داری برای آنان نبوده است.

دوم اینکه نیت ما از «آگاهی» چیست؟ اگر منظور ما آگاهی از «کلیت اجتماعی» و فهم چگونگی «رهای کلی جامعه» و «شرایط از میان بردن شیوه کنونی زندگی اجتماعی» باشد و باور داشته باشیم که تغییر بنیانی «شرایط» نه پیامد یک حرکت تدریج گرا و اصلاح طلبانه که به چنین تغییری نخواهد انجامید، بل نتیجه یک «کنش انقلابی» است که «خود انگیخته» نبوده بل آگاهانه و مستقل باشد، آنگاه باید بگوییم این تنها می تواند یک آگاهی کمونیستی باشد. آن آگاهی- حتی

بلکه پیوسته آن را در قیاس با وضع سرمایه داران و دیگر گروه و لایه ها و طبقات اجتماعی می سنجد. وضع منکوب و تحقیر شده در جامعه و در واقع هیچ بودن از جنبه پایگان اجتماعی، پائین بودن سطح آموزش، سواد و بهداشت، نبود امکانات تفریحی برای او و فرزندانش، پس افتادگیهای فرهنگی و... شرایطی است که برانگیزنده آگاهی این طبقه و بیانگر تمایز صفوف این طبقه از طبقات دیگر می شود. (۵)

تمرکز و کاردر تولید کارگاهی یا کارخانه ای، گرد آمدن انبوهی از کارگران زیر یک سقف، یا مرتبط بودن در یک پیوستگی رشته ای صنعتی یا خدماتی (مانند صنایع نفت یا فولاد و مخابرات یا یک شرکت حمل و نقل)، کسب مهارتهای پیچیده و نو و کار با پیشرفته ترین و صنعتی ترین ابزارها و ماشینها، سازمان یافتگی دقیق و منضبط و منظم، همه و همه آن ویژگیهای اساسی است که شرایط شکل گیری آگاهی کارگران را فراهم می کند و اختلاف میان وضع عینی طبقه کارگر با دیگر طبقات را پدید می آورد.

همگون با این شرایط مادی و اجتماعی کار و زندگی، یعنی یک جایگاه مشخص در تولید اجتماعی، کار و زحمت، ارتباط عینی فعال و دیگرگون کننده با اشیاء و پدیده ها و یک زندگی کمابیش همسان، گونه هایی از آگاهی و یگانگی های روحی، روانی و عاطفی در میان تمام افراد طبقه پدید می آید و رویهم رفته در افراد این طبقه غریزه، احساسات، سرشت، و ذهنیتی یگانه شکل می گیرد که عموماً ویژه خود کارگران است و این جان مایه سخنی است که می گوید: «انسان در کاخ و کوخ متفاوت می اندیشد.»

این ذهنیت طبقاتی که برآمده از یک وجود ویژه است، با ذهنیت یک دهقان یا یک برده، اختلافات اساسی دارد. در گذر زمان ابزار تولید و شکلهای کار، تولید و زندگی و همچنین شیوه مناسبات اجتماعی انسانها با یکدیگر تغییر می کند و این اختلافها در شیوه های تفکر و اندیشه و احساسات نشان خود را بر جای می گذارد.

اما این ذهنیت و منش ویژه طبقاتی تا آگاهی طبقاتی کمونیستی، فاصله ای جدی دارد. زیرا نه طبقه کارگر یک کلیت مطلقاً یکدست است و نه این طبقه به تنهایی در اجتماع زندگی می کند.

از یکسو، هرگونه اختلاف بنیادی میان این شرایط در میان خود کارگران، برخی بخش بندیهای اساسی را در این طبقه ایجاد می کند. تضادهای درون طبقه کارگر را از جهات مختلف شکل می دهد (۶) و افسار پیشرو، متوسط و عقب مانده را در میان طبقه پدید می آورد.

به این ترتیب، وجود اجتماعی کارگران، به دلیل لایه بندیهای درون آن، از نظر وابسته بودن به شکل تولید (تولید بزرگ صنعتی- تولید متوسط و یا کارگاه های کوچک و یا همین تقسیم بندی ها در بخش خدمات) و با ازدید درجه آگاهی و تجربه و مهارت فنی و حرفه ای در کار (کارگر ماهر- کارگر نیمه ماهر- و کارگر ساده) و یا همچنین سطح آموزش و سواد کلاسی، میزان دستمزد، حقوق و مزایا، شیوه ی زندگی و درجه برخورداری از رفاه، فرهنگ، بهداشت و تفریح، شعور یکسان و یگانه ای در میان افراد این طبقه خلق نمی کند.

به این ترتیب گفتن این که کارگر صنعتی بودن به خودی خود آگاهی کمونیستی ببار می آورد، چشم پوشی از تمامی تضادهای درونی این مقوله و رشد و تکامل ناموزون آگاهی کمونیستی دارد.

همچنین در ادامه میتوان گفت خود کارگران صنعتی نیز لایه بندی دارند و هر چند این کارگران در سندیکاها و اتحادیه های کارگری با یکدیگر برای خواسته های اقتصادی و سیاسی کارگران متحدانه مبارزه می کنند، اما در آگاهی سیاسی عمومی و مبارزه سیاسی در سطح اجتماع، در دورانهایی در صفوفشان شکاف می افتد و از هم متمایز می شود. بدین ترتیب بخشی از کارگران صنعتی به جریانهایی می پیوندند که خرده بورژوازی و بورژوازی هستند.

کارگران آگاه تشکیل دهنده حزب بلشویک در روسیه، از صنعتی ترین بخشهای روسیه بودند. اما اینها همه کارگران صنعتی روس نبودند. افزون بر کارگران متوسط و عقب مانده، بخشی از کارگران صنعتی در سازمان منشویک ها و اس آر ها فعال بودند. همچنین بخش مهمی از کارگران که کارگران صنعتی هم جزیی از آنها بودند، در شوراهای کارگری پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و پیش از انقلاب اکتبر، طرفدار منشویک ها و اس-آر ها بودند.

گروه کارگران متشکل در سازمانهای واقعا کمونیستی در سالهای ۶۰ - ۵۷ بخشی از کارگران صنعتی بودند. و بخش قابل توجهی از کارگران صنعتی در سازمانهای شبه کمونیستی عضویت داشتند. همچنین بدلیل نقش مذهب در ایران، بخشی از کارگران صنعتی در سازمان مذهبی مجاهدین-امتی ها، آرمان مستضعفین و ... فعالیت می کردند. بنا براین آگاهی همه کارگران آگاه صنعتی، آگاهی انقلابی-کمونیستی نیست بلکه در بهترین حالت آمیزشی از این آگاهی و آگاهی های بورژوازی است.

در ایران ما، صنعتی بودن زمینه بسیار مهمی برای رشد فهم و درک کارگران از موقعیت خودشان است و کارگران صنعتی و تولید بزرگ، پیشروترین، آگاه ترین و مستعد ترین بخش طبقه کارگر برای فهم بنیانی و عمیق از وضعیت خویش بشمار می آیند و باید رهبران واقعی طبقه کارگر و تمامی توده های زحمتکش شهر و روستا، نابود گران نظام استعمار و برپاکندگن سوسیالیسم و اساسی ترین رهبران به سوی کمونیسم گردند. اما این درست نیست که بگوییم این موقعیت و شرایط مادی تولید و زندگی، به خودی خود و به گونه ای سر راست، در آنها فهم و آگاهی انقلابی-کمونیستی می آفریند. بدینسان، شرایط عینی طبقه کارگر، در کل طبقه کارگر و بخصوص در بخش صنعتی آن سطوحی از آگاهی را پدید می آورد که زمینه ای برای دریافت و فهم آگاهی و دانش علمی می گردد. اما بهترین سطوح این آگاهی نمی تواند که بگونه ای همه جانبه، بنیادی و ژرف «شرایط وجودی» و موقعیت راستین این طبقه در کار و تولید و اجتماع و سیاست را بازتاب دهد چه رسد به اینکه این موقعیت بتواند ادراک «کلیت اجتماع» و نقش تاریخی طبقه کارگر را بازتاب دهد و یا «شیوه دگرگون سازی» یک وجه تولید و یک نظام اجتماعی را به آن آموزش دهد. اما اگر چه این آگاهی را ببار نمی آورد، ولی این شرایط کار و زندگی و آگاهی نسبی

پیشرفته - که از شرایط زندگی برمی خیزد، ویژگیهای آگاهی مورد نظر ما را ندارد (۹). آگاهی کارگران صنعتی غرب، علیرغم سطح پیشرفته آن، آگاهی طبقاتی کمونیستی نیست.

افزون بر این، مقوله «صنعتی»، امری نسبی و چند گانه است و موقعیت خاص کار ماهرانه با ابزار صنعتی در تولید بزرگ، هر چند مهمترین شرط صنعتی بودن است، اما تنها یکی از شرایط عینی کارگر صنعتی را می سازد و این مقوله، بطور کلی، روز کار و شرایط کار، دستمزد و وضعیت رفاه و همچنین برخورداری از فرهنگ، بهداشت و تفریح بهتر را نسبت به دیگر لایه های کارگران، به عنوان پیامدهای موقعیت کارگر صنعتی در برمی گیرد. اما میان کشورهای گوناگون و همچنین در یک کشور خاص، میان درجه صنعتی بودن و نسبت صنعتی بودن و پیامدهای رفاهی آن، تضاد وجود دارد.

از یک طرف میان درجه صنعتی بودن کارگر در کشورهای تحت سلطه با درجه صنعتی بودن در کشورهای امپریالیستی، تضاد وجود دارد و از طرف دیگر، حتی اگر وجه صنعتی را در نظر نگیریم، میان شرایط جانی و رفاهی صنعتی بودن در این دو دسته از کشورها، اختلاف موجود است. در ضمن درون کشورهای صنعتی و همچنین کشورهای تحت سلطه، میان درجه صنعتی بودن گروه های مختلف کارگران صنعتی و پیامدهای جانی و رفاهی آن، تضاد وجود دارد. حرکت ناموزون رشد آگاهی کمونیستی در میان کارگران صنعتی در یک کشور تحت سلطه و میان کشورهای مختلف تحت سلطه و میان این کشورهای و کشورهای امپریالیستی غرب، نشان از نبود یک رابطه مکانیکی و خودبخودی میان صنعتی بودن و آگاهی کمونیستی دارد.

اگر از این دیدگاه نگاه کنیم در جهان و طی سده بیستم، در آغاز، کارگران صنعتی روسیه که به اندازه کارگران انگلستان و فرانسه و آلمان «صنعتی» نبودند و دستمزد پایین و شرایط کار و زندگی سخت تری داشتند و در کشوری که سرمایه داری آن عقب مانده و ساخت فئودالی در آن قدرتمند بود، زندگی می کردند و در پی آن کارگران چین که حتی کمتر از کارگران روسی نسبت به کارگران اروپایی و آمریکایی «صنعتی» و در «رفاه» بودند، نقش پیشروتری نسبت به کارگران صنعتی غرب، در جذب، عملی کردن، پیشبرد و تکامل آگاهی کمونیستی داشتند. (۱۰)

در ایران در دوره هایی از رشد مبارزه کارگران، کارگران صنعتی با شرایط رفاهی پائین تر و یا کارگران کمتر صنعتی و حتی خدماتی (بواسطه فشارهای شرایط کار و زندگی و شرایط مبارزه طبقاتی) نسبت به کارگران صنعتی و تولید بزرگ نقش پیشروتری در آگاهی، (البته نه لزوما آگاهی کمونیستی) تشکل و مبارزه داشتند. کما اینکه در دوره کنونی مرکز ثقل مبارزه، عموماً درون کارخانه ها و کارگاه های کوچک صنعتی و یا کمتر صنعتی است و نه کارخانه های صنعتی بزرگ و کارگران شرکت خدماتی اتوبوسرانی بنا به دلایلی چون شرایط خاص آن رشته و تاریخچه و سنت مبارزه، نقش پیشروتری در مبارزه و خواسته های سندیکائی داشته و دارند تا مثلاً کارگران صنایع نفت و یا ماشین سازی ها که از نیروهای قدرتمند طبقه کارگر در زمان انقلاب ۵۷ بودند و در آینده نیز خواهند بود. (۱۱)

از وضعیت خویش، طبقه کارگر را به مبارزه ای خود بخودی با سرمایه داران می کشاند. ■

افزوده ها

* این نوشته، دراصل، ادامه نوشته های پیشین، در نقد نظرات کتاب «مارکس و سیاست مدرن» می باشد. بنا بدلایلی چند و از جمله اینکه می خواستیم به این بحث شکل عمومی تری بدهیم، در نوشته اصلی تغییراتی چند صورت گرفت. بیشتر بخشهای جدلی آن حذف گردید و به برخی نظرات بیرون از آن کتاب، برخورد شد. با این همه مایه اصلی نوشته پا برجا ماند. بی گمان، خواننده در صورتیکه مباحث آن کتاب را خوانده باشد یا بخواند، متوجه این نکته خواهد گردید. امید است که بتوانیم آن نوشته را در آینده به گونه ای مستقل، در اختیار خواننده قرار دهیم.

۱- ضمنا نه تنها واژه ها، عبارت ها و ادبیات کنونی اکونومیستها با صد سال پیش تغییری نکرده است، بلکه می توان گفت که پس از شکست جنبش چپ در سطح جهانی و برگشت نگاه به گذشته، اکونومیستها و رویونیستها، بسیار دریده تر از پیش، همان واژه ها و عباراتی را بکار می برند که از طرف جریانهای افشا شده ای چون برنشتین و یا اکونومیستهای روسی بکار برده شد. غریب نیست! در ستیز با لنینسم و کمونیسم، اکونومیستهای مدرن و پسامدرن، از نیاکان فکری خویش، اعاده حیثیت می کنند.

۲ و ۳- نگاه کنید به نظرات محسن حکیمی، این شکل کارگری یافته و شرمگینانه پسامدرنیسم. ضد تئوری انقلابی مارکسیستی و نیز حزبیت. وی «دیالکتیسی» است که دیالکتیک را مسخ کرده است و تئوری و «نقشه» را تابع مطلق عینیت و «پروسه» می کند. او قزو قاطی گری و درهم نگری (اکلکتیسم) و اکونومیسم را به جای نظرات دیالکتیکی و مارکسیستی لنین در کتاب «چه باید کرد»، پیش می گذارد.

۴- هر چند در شرایط کنونی، بواسطه درگیر نبودن چپ در یک پراتیک تمام عیار در داخل کشور بسیار مشکل است که درستی ها و نادرستی ها را دسته بندی کرد. ولی از آن عملی که واقعا موجود است و آنچه گاه تنها به شکل فکر و نظریه وجود دارد، می توان گفت که به طور کلی، اکونومیستهای منفعل راست که در شرایط کنونی انحراف عمده جنبش چپ هستند، علی ظاهر، به اساس تغییر، یعنی تضاد درونی شی یا پدیده در تغییر و تکامل، پربها می دهند و نقش شرایط، یعنی عوامل خارجی را انکار می کنند و یا به آن کم بها می دهند. اکونومیستهای اراده گرای «چپ» به نقش شرایط، یعنی عوامل خارجی، در تغییر و تکامل شئی یا پدیده، پر بها می دهند و نقش اساس تغییر، یعنی عوامل داخلی را انکار می کنند و یا به آن کم بها می دهند. هر دو جریان در نفی دیالکتیک ماتریالیستی وحدت نظر دارند.

۵- برخی کسان یا سازمانها در جنبش چپ می گویند که تنها نداشتن ابزار تولید کافی است که فرد یا افراد یا لایه هایی، بخشی از طبقه کارگر به شمار بیایند. این طرفداران «درهم نگری» یا فشاری می کنند که مهندسین، پزشکان (ونه حتی کم درآمدترین آنها) و یا معلمین بخشی از طبقه کارگر انگاشته شوند. این دسته النقاط گرا فراموش می کند که در تشخیص افراد یک طبقه، موقعیت و نوع مالکیت نسبت به ابزار تولید هر چند شرط بسیار مهمی است اما تنها یکی از شروط شمرده می شود. در واقع شروط بنیادی که در تعیین جایگاه هر فرد و وابستگی طبقاتی موثر است عبارت از ۱- موقعیت و نوع مناسبات مالکیت با ابزار تولید ۲-

شیوه مبادله نیروی کار (سود، بهره یا دستمزد) ۳- ویژگیها در چگونگی کار (فکری یا جسمی و یا درجه آمیختگی این دو) و شرایط کار و موقعیت و رتبه کاری و اجتماعی (فرمانده و فرمان بر، صاحب پایگانی اجتماعی یا بی بهره از این پایگان) در فرآیند بخش تولید یا خدمات ۴- اندازه و سهم از توزیع ثمرات تولید اجتماعی (میزان سود یا دستمزد). به این ترتیب، در حالیکه پزشکان یا مهندسین فاقد ابزار تولید و حقوق بگیر، از جهت موقعیت کلی نسبت به ابزار تولید و نفس حقوق بگیر بودن با طبقه کارگر در یک رده قرار می گیرند، از جهات دیگر چون شرایط کار و موقعیت اجتماعی و نحوه زندگی و تفاوت فاحش دستمزد و در نتیجه اختلاف بسیار زیاد در شرایط رفاه، بعلت تضادهای میان شرایط آنها و شرایط طبقه کارگر، بعنوان یک قشر یا طبقه، بخشی از طبقه کارگر به شمار نمی آیند و بخشی از خرده بورژوازی محسوب می شوند. وقتی ما میان خود کارگران، از کارگران «بقه سفید» یا «اشراف کارگری» یاد می کنیم، چگونه باید مهندسین و پزشکان را باید بخشی از کارگران بیانگریم.

معلمین به افسار زحمتکش جامعه تعلق دارند، ولی شرایط کاری چون وجه مطلقا مسلط کار فکری، شیوه منفردانه و غیر متمرکز کار، اساسی ترین وجه اختلاف آنان با کارگران را شکل می دهند. بین شیوه های اندیشه، جهان بینی و سبک زندگی فرد گرایانه معلمان و جمع گرایی کارگران در بخش خدمات، تفاوت های ماهوی وجود دارد بین معلمان و کارگران صنعتی بخش تولید، این تفاوتها بیشتر می شود. معلمان لایه های تحتانی خرده بورژوازی و از نزدیکترین متحدین کارگران هستند ولی کارگر نیستند. این درهم نگری و عدم تمایز گذاشتن در مرزها و صفوف طبقات، عموما با تئوری کردن مارکسیسم از جانمایه انقلابی و رفرمیستی کردن آن پیوند نزدیک دارد.

۶- تضادهای درونی طبقه کارگر از دو جهت اساسی از یکدیگر تفکیک می شوند: الف- از جهت رقابتی که در وابستگی به کنش سرمایه و تقاضا برای کارمیان کارگران ایجاد می شود و باعث می شود که کارگران برای پیدا کردن کار، حفظ کار و تداوم آن و فرار از حاشیه نا امن بیکار شدن، درگیر رقابت با یکدیگر شوند و قیمت نیروی کار و شرایط فروش آن را به ضرر کارگران و به نفع سرمایه دار پایین بیاورند. این امر در ایران و در دوره کنونی به شدت رایج شده است و خصال ناپسندی را میان کارگران متوسط و عقب مانده دامن زده است ب- از جهت شرایط درونی خود کارگران که عبارتند: ۱- از وابستگی به صنایع بزرگ یا رشته های صنعتی و کار در بخش تولید بزرگ و یا خدمات بزرگ و درجه مهارتهای فنی، که کارگران را به سه بخش صنعتی- ماهر، نیمه صنعتی- نیمه ماهر و ساده تقسیم می کند و به این ترتیب بخش های پیشرو، متوسط و عقب مانده را ایجاد می کند ۲- از جهت حرفه معین برقکار، جوشکار، تراشکار، قالب بند و... ۳- میزان سواد و درجه تحصیلات که در صنایع بزرگ و خدمات در ایران کارگران صنعتی و ماهر به مرور مرزهای قبلی را پشت سر می گذارند. بیشتر این صنایع حداقل سطح سواد را دیپلم تعیین کرده اند. ۴- یا از جهت دستمزد که اکنون متوسط بالاترین میزان دستمزد در میان کارگران صنعتی رسمی یا غیر رسمی، چیزی حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان در ماه می باشد.

۷- می گوئیم عموما و نه به گونه ای مطلق. زیرا هم رژیم شاه با اتکا به آیین ها و سنن ما قبل اسلام ایران با برخی از آداب و سنن اسلامی در ستیز بود و هم رژیم اسلامی به یاری آداب و سنن اسلامی با برخی سنن و آداب ماقبل اسلامی ایران می ستیزد.

۸- لایه ای از کارگران عموماً گرایش به کارهای تولید کوچک یا خرده فروشی پیدا می کنند. مغازه ای براه می اندازند و ابتدا نیمه وقت کار آنرا انجام می دهند و اگر کار مغازه برایشان گرفت، کار کارخانه را رها می سازند و همان مغازه داری را پی می گیرند. کارگران کارگاه های کوچک صنعتی یا تولیدی های پوشاک و همچنین شاگردان خرده فروشی یا کلی فروشی بر مبنای فرهنگ جاری تمایل دارند که پس از دوره ای اگر توانستند، سرمایه ای جور کنند و خودشان کارگاه یا تولیدی یا خرده فروشی و... براه بیاورند. این گونه آمیزش ها که در هر نظم سرمایه داری ناپالوده وجود دارد و موجب آمیزش افکار و اندیشه های کارگران با لایه های خرده بورژوازی است، در دوره جمهوری اسلامی چندین برابر افزایش یافته است. بخش درخور اهمیتی از کارگران (ونه تنها کارگران بلکه کارمندان نیز) ایران به کارگرانی دوکاره و گاه چند کاره تبدیل شده اند. از یک سو در کارخانه، کارگاه و... کار می کنند و از سوی دیگر به مغازه داری، مزرعه داری، رانندگی ماشین و خرید و فروش ماشین، سکه، ارز و... می پردازند.

۹- در اینجا باید بگوئیم که ما آگاهی نوع پرودنیسم و نوع باکونیسم را آگاهی کمونیستی نمی دانیم. لنین دریکی از زیر نویس های کتاب «چه باید کرد» از پرودون با نام تنوریسین کارگری یاد کرد. اینک، اکونومیستهای ضد لنین که از کل کتاب، این زیر نویس را خوب به خاطر سپرده اند، مدام آن را یادآوری می کنند. این کسان که حافظه شان بخوبی این نکات را به خاطر می آورد، فراموش می کنند که هنوز صف بندی جدید در جنبش چپ، به گونه ای کامل، صورت نگرفته بود. اینان می خواهند با این شیوه ها مارکسیسم را به یکی از ایدئولوژیهای کارگری درون طبقه کارگر تقلیل دهند. حافظه این کسان اصلاً و ابدا نوشته لنین به نام «مارکسیسم و ریزیونیسم» را به خاطر نمی آورد.

۱۰- هر چند نقش پیشرو در مبارزات انقلابی و دگرگون ساز از دهه های آغازین سده بیستم تا کنون به دوش کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوده است، اما این گونه نیست که کارگران اروپا و آمریکا، یک گیرنده نام درسهای مبارزات در کشورهای تحت سلطه باشند. هنگام بحرانهای عمومی چون بحران سالهای ۱۹۲۹ آمریکا، سالهای جنگ جهانی دوم، مه ۱۹۶۸ در فرانسه و سالهای پس از ۱۹۷۰ ما ناظر مبارزات پیشرو کارگران آمریکا و اروپا (فرانسه - پرتغال...) بوده ایم. چون سخن ما بروی طبقه کارگر تمرکز یافته، ما از جنبشهای دیگر چون زنان، اقلیتهای نژادی، دانشجویان و... نام نمی بریم.

۱۱- جمهوری اسلامی به این نوع کارگاه ها، کارخانه ها و رشته های صنعتی چون صنایع نفت، انواع ماشین سازی های سنگین، پتروشیمی ها، نیروگاه ها، صنایع تولید آهن و فولاد، آلومینیوم سازی ها و مس و... و رشته های خدماتی دولتی چون آب، برق و مخابرات و... به شکل استراتژیک نگاه می کند و سیاستهای گوناگونی بر آنها اعمال میکند: از یک سو در راستای سیاستهای خصوصی سازی تلاش می کند آنها را قطعه قطعه کند و هر تکه را به شرکتها یا پیمان کاری های مقاطعه کار بسپارد و به این ترتیب افزون بر برآوردن مقاصد اقتصادی خصوصی سازی و لغو رسمی سازی کارگران، با ایجاد تضادهای تصنعی میان کارگران، مانع از اتحاد و یکدستی آنها شود. از سوی دیگر، سیستم امنیتی و پلیسی سفت و سختی به این کارخانه ها و رشته های صنعتی و خدماتی اعمال می کند تا مانع مبارزه کارگران و رسوخ اندیشه های انقلابی به درون آنها شود، اضافه بر اینها، سعی می کند تا حدودی شرایط رفاهی این کارگران را بهتر از بقیه کارگران نگاه دارد.

سرود انترناسیونال را فرا گیرید!

آنرا وسیعاً در تظاهراتها و تجمعات کارگری در اول ماه
مه امسال پخش کنید!

سرود انترناسیونال

اوژن پوتیه

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و بندگی

شوریده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی

باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند

و آنگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما

انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)

بر ما نبخشند فتح و شادی خدا، نه شه نه قهرمان

با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان

تا ظلم از عالم برویم نعمت خود آریم به کف

دمیم آتش را و بکویم تا وقتیکه آهن گرم است

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما

انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)

تنها ما توده جهانییم اردوی بیشمار کار

داریم حقوق جهانیانی نه که خونخواران غدار

غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهزنان و دژخیمان

در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نور افشان

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما

انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)